دانش و جامعه

«آندره‌نی ساخاروف»؛ فیزیک‌دان آزادی‌خواه

دانشمندی که آزاداندیشی را با هیچ‌چیز عوض نکرد

حسن فتاحی*

داستان نوشتن این یادداشت کوتاه به صفحه اینستاگرام شخصی‌ام بازمی‌گردد. بعد از اشغال افغانستان توسط گروه شبه‌نظامی طالبان، در صفحه اینستاگرام شخصی‌ام جمله‌ای را به نقل از فیزیک‌دان نام‌بردار روسی، عالی‌جناب «آندرنی ساخاروف» بیان کردم. جمله «ساخاروف» اگرچه ساده، نیازمند هوشمندی بود تا خوانندگان رابطه میان رویدادهای سیاسی افغانستان و آنچه «ساخاروف» گفته را دریابند. دوستی بی‌آنکه درنگی از سر اندیشیدن در پیش گیرد، جمله «ساخاروف» را مبهم خواند و کامنتی به دور از جایگاه والای «ساخاروف» نوشت. پاسخش را ندادم و او را به زرافدانیدنی درباره آنچه «ساخاروف» گفته، دعوت کردم. اما آن نگاه نایخته مرا وادداشت تا چندخطی درباره «آندرنی ساخاروف» بزرگ بنویسم. هرچند سرآوار است درباره‌اش مقاله‌ای بلندبالا را به چاپ برسانم.

«آندرنی ساخاروف» به تاریخ ۲۱ مِی ۱۹۲۱ میلادی برابر با ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۰ هجری خورشیدی در مسکو به دنیا آمد. رادروز او برابر با حکومت احمدشاه قاجار در ایران است و سه سال پس از اتمام جنگ جهانی اول. خانواده او در آپارتمان اشتراکی بزرگی زندگی می‌کردند. پدرش آموزگار فیزیک بود و یبانو او هم از سر ذوق می‌نواخت. تمام زندگی «ساخاروف» در دوره کمونیستی شوروی سپری شد و فراز‌وفرودهای بسیاری هم در پی داشت. او دانش‌آموختگی را اتیدا در دانشگاه دولتی مسکو به پایان برد و سپس وارد دیارتمان فیزیک استیتو لبدوف در آکادمی دانش‌های اتحاد جماهیر شوروی شد. «ساخاروف» بیش از آنکه وارد دوره دکترای فیزیک شود، مدتی را در کارخانه‌ای وابسته به فناوری به‌دافندی شوروی به کار مشغول بود؛ آن‌هم درست زمانی که جنگ جهانی دوم با شدت هرچه تمام در جریان بود. «ساخاروف» در سلسله‌مراتب شوروی یاد می‌کند و در خاطراتش تأکید می‌کند که از همان زمان درباره بسیاری از بکرت‌های (مفاهیم) اخلاقی و انسانی و سیاسی به فکر فروروفته بود. جنگ تمام شد و شوروی یکی از بردگان جنگ بود. سال ۱۹۴۵ بود که «ساخاروف» در نهایت شایستگی، درحالی‌که شعله‌های اشتیاق دانشی در وجودش زبانه می‌کشید، وارد دوره دکترای فیزیک شد. استاد او یوفوروی نامور و برنده جایزه نوبل فیزیک بود؛ «ایگور یونتویچ تام». «ساخاروف» دوره دکترای فیزیک نظری هسته‌ای را در مقایسه با بازه آموزشی دکترا در شوروی مثل برق و باد تمام کرد. سیمین درحالی‌که جوان بود و غرق اندیشه‌های سوسیالیستی شوروی، وارد پروژه بزرگی شد: پروژه بمب هسته‌ای شوروی. برای اینکه بدانیم چرا این پروژه مهم است، باید به جنگ جهانی دوم بازگردیم. آمریکایی‌ها دو شهر ژاپن را با بمب هسته‌ای بمباران کرده بودند و شوروی میهوت مانده بود. حلا شوروی برای جبران عقب‌ماندگی فنی لازم داشت بمب هسته‌ای بسازد. لازم است کمی درباره فضای حاکم بر نهادهای دانشی شوروی توضیح دهم. در شوروی استالینی و به‌طور فزاینده‌ای در شوروی استالینیستی، دانش در تنگنای ایدئولوژی بود؛ مثلاً قردی به نام «لسنکو» با تکیه بر اینکه ژنتیک نمونه‌ی امپریالیستی است، یک نسل از زیست‌شناسان شوروی را از دستیابی به دانش ژنتیک محروم کرد؛ اما فیزیک از این توفان بی‌امان به نسبت در امان ماند و به‌همین‌دلیل هم «ساخاروف» و دیگر فیزیک‌دانان شوروی توانستند بمب اتمی و یا به عبارت پرسوتن، بمب هسته‌ای شوروی را بسازند. «ساخاروف» توانست در ساحه بوم شکفتنش در فیزیک نخستین بمب کرماهسته‌ای شوروی را بسازد. در همین هدیروزنی هم شهره است. سازد بمبی که با سازوکار شکافت-گداخت-شکافت کار می‌کرد و حمل ان با هواپیماهای تواری-نظامی ممکن بود. اتحاد جماهیر شوروی در سایه نبوغ، پشتکار و مدیریت ساخاروف به‌سرعت در فناوری هسته‌ای نظامی به آمریکا رسید. «ساخاروف» به بار نشان‌های مهم‌پرسناه‌ای و نیز پیشرد اهداف شوروی سوسیالیستی به سال ۱۹۵۳ به عضویت همیشگی آکادمی دانش‌های شوروی برگزیده شد؛ درحالی‌که ۳۲ سال بیشتر نداشت. دستیابی به این جایگاه همزمان بود با مرگ مردی که سایه مرگبارش بر دیگر نهادهای دانشی شوروی سایه انداخته بود: «استالین». فراموش نکنیم دانشمندانی بودند که در دوره «استالین» سر از دوره‌های کار اجباری گولاگ دراوردند و همان‌جا جان سپردند. «ساخاروف» دریافت آلودگی پرتوایی ناشی از آزمایش‌های بمب‌های هسته‌ای، از هر نوع آن، تا چه حد خطرناک است. چه در توزمین و چه در سطح زمین. او روزی در جمعی از فرماندهان بلندپایه نظامی و مقام‌های سیاسی خواستار توقف آزمایش‌ها شد و خطرهای پیدا و نهان آن را گوشزد کرد. برخی بر این باورند اینجا همان نقطه افول «ساخاروف» در سلسله‌مراتب شوروی بود. «ساخاروف»، خود وارد کفت‌وگو با «خروشچف» شد. اما حاصلی نداشت و به او فهماندند سرش به کار دانش باشد و سیاست را به سیاستمداران واگذارد. اما این دیدار برای ساخاروف آستانه تشکیل دانشگاه «لسنیتو» هم تلاش کرد. دغدغه‌های «ساخاروف» خیلی زود از جهان دانش به موضوع‌های سیاسی و اجتماعی کشیده شد. او به سخنگوی دمای آزادیخواه شد. به سال ۱۹۶۸ بیانیه‌ای را در دوم با شدت هرچه تمام در جریان بود. «ساخاروف» از آن روزها به‌سختی یاد می‌کند و در خاطراتش تأکید می‌کند که از همان زمان درباره بسیاری از بکرت‌های (مفاهیم) اخلاقی و انسانی و سیاسی به فکر فروروفته بود. جنگ تمام شد و شوروی یکی از بردگان جنگ بود. سال ۱۹۴۵ بود که «ساخاروف» در نهایت شایستگی، درحالی‌که شعله‌های اشتیاق دانشی در وجودش زبانه می‌کشید، وارد دوره دکترای فیزیک شد. استاد او یوفوروی نامور و برنده جایزه نوبل فیزیک بود: «ایگور یونتویچ تام». «ساخاروف» دوره دکترای فیزیک نظری هسته‌ای را در مقایسه با بازه آموزشی دکترا در شوروی مثل برق و باد تمام کرد. سیمین درحالی‌که جوان بود و غرق اندیشه‌های سوسیالیستی شوروی، وارد پروژه بزرگی شد: پروژه بمب هسته‌ای شوروی. برای اینکه بدانیم چرا این پروژه مهم است، باید به جنگ جهانی دوم بازگردیم. آمریکایی‌ها دو شهر ژاپن را با بمب هسته‌ای بمباران کرده بودند و شوروی میهوت مانده بود. حلا شوروی برای جبران عقب‌ماندگی فنی لازم داشت بمب هسته‌ای بسازد. لازم است کمی درباره فضای حاکم بر نهادهای دانشی شوروی توضیح دهم. در شوروی سوسیالیستی و به‌طور فزاینده‌ای در شوروی استالینیستی، دانش در تنگنای ایدئولوژی بود؛ مثلاً قردی به نام «لسنکو» با تکیه بر اینکه ژنتیک نمونه‌ی امپریالیستی است، یک نسل از زیست‌شناسان شوروی را از دستیابی به دانش ژنتیک محروم کرد؛ اما فیزیک از این توفان بی‌امان به نسبت در امان ماند و به‌همین‌دلیل هم «ساخاروف» و دیگر فیزیک‌دانان شوروی توانستند بمب اتمی و یا به عبارت پرسوتن، بمب هسته‌ای شوروی را بسازند. «ساخاروف» توانست در ساحه بوم شکفتنش در فیزیک نخستین بمب کرماهسته‌ای شوروی نگریسته